

سومیره زمرودی راد

بانوی آسمان و دوستان کوچکش

شهرزاد فاطمه مotalleh

Lady Sky and her little friends

By Somayeh Zomorodi Rad

Illustrator: Fateme motealleh

In the name of God, the Most Merciful and the Most Kind
به نام خداوند بخشنده و مهربان

تصویرگر: فاطمه متاله

بانوی آسمان و دوستان کوچکش



Lady Sky and her little friends

By Somayeh Zomorodi Rad

Illustrator: Fateme motealleh

دفتر مرکزی: مشهد، بلوار سجاده، حیابان میلاد
ص. پ. ۹۱۳۷۵ / ۲۳۱۹
تلفن و دورنگار: ۳۴۴۵۲۰۰۸
دفتر تهران: تلفن و دورنگار ۸۸۴۶۰۳۶۶
نشانی اینترنتی: www.Behnazhr.com
پست الکترونیکی: Publishing@bchnazhr.com

زمردی راد سمیه، ۱۳۶۰-
بانوی آسمان و دوستان کوچکش: Lady Sky and her little friends /
نویسنده سمیه زمردی راد؛ تصویرگر فاطمه متاله؛ طراح گرافیک سعید سلیمی.
مشهد: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، کتاب‌های پروانه، ۱۳۹۷.
۳۲ ص: مصور (رنگی).
به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی): ۱۳۹۹.

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
فروست
شابک
وضعیت فهرست نویسی
پادداشت
پادداشت
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
موضوع
شماره افزوده
شماره افزوده
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

نویسنده: سمیه زمردی راد
مدیر هنری: کاظم طلابی
تصویرگر: فاطمه متاله
طراح گرافیک: سعید سلیمی
نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۷
قطع: رحلی کوتاه/ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
شابک: ۷-۲۸۶۴-۲-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۹۰,۰۰۰ ریال
حق چاپ محفوظ است.

۲۳۱۹

کتاب‌های کودک

۹۷۸۰۹۶۴۰۲۰۲



هر شب وقتی بانوی آسمان موهای سیاه و بلندش را باز می‌کند و اولین گیره
ستاره‌ای درخشان را روی موهایش می‌گذارد، مامان سجده‌اش را برای
نماز مغرب بهن می‌کند.
دو قلوه‌ای کوچولوی شیرین موهایشان را با چادر نمازهای گل‌گلی می‌پوشانند
و می‌خواهند مثل مامان باشند.

Every night, when Lady Sky opens up her long black hair
and puts the first glitter star clip in her hair, Mommy
opens her prayer mat for her evening prayer.
The sweet little twins cover their hair with flowered veils
and try to be like their mommy.

وقتی بانوی آسمان بقیه گيره‌های ستاره‌ای درخشان را روی موعای سیاه‌س
می‌چیند و مثل ماه لیچند می‌زند. مامان نماز عشنا را شروع می‌کند و بگنار
دیگر دوقلوها در کنار او به نماز می‌ایستند.



When Lady Sky puts all of her other glitter star clips in her black hair; she smiles like the moon, mommy starts Isha prayer and once again the twins stand beside her.



یک شب بعد از نماز، دوقلوهای شیرین از مامان پرسیدند آنها
هم می‌توانند مثل پرنده‌ها پرواز کنند!
مامان گفت: «فقط پرنده‌ها می‌توانند پرواز کنند.»

One night, after Salat, the sweet twins asked
mommy if they could fly!
- "Flying is only for birds," Mommy replied.



دوقلوهای شیرین گفتند: «پس ما هم می‌خواهیم پرنده باشیم.»
و بعد مثل پرنده‌ها بال می‌زدند، دور اتاق می‌دویدند و جیک‌جیک می‌کردند.
مامان گفت: «شما پرنده‌های شیرین من هستید، اما حالا وقت خواب است.»

- "So we want to be birds," the sweet twins said.

Then they flapped their arms up and down running around the room chirping, "chick chick...!"

- "You are my sweet birds, but now is the time to sleep," mommy said.





- مامان، بانوی آسمان دوست ماست و ما می خواهیم گیره های ستاره های اش را قرض بگیریم.
- اوه، می خواهید با گیره های ستاره های چه کار کنید؟
دوقلوها درحالی که می خندیدند، گفتند: «مامان! این یک راز است، یک راز بزرگ بزرگ.»

- "Mommy, Lady Sky is our friend and we want to borrow her star clips."
- "Oh, what do you want to do with them?"
- "That is a secret mommy, a big big secret," the twin sisters answered with laughter.



آن شب دوقلوهای کوچولوی شیرین خوابیدند و در رؤیا به آسمان رفتند.
دوقلوها با خوش حالی همه گیره های ستاره ای درخشان بانوی آسمان را چیدند.
آن ها کیف هایشان را پر از ستاره کردند و بتوی آبی رنگ را روی بانوی آسمان کشیدند و گونه های
مهربانی اش را پوشیدند و به زمین برگشتند.

That night sweet little twins fell asleep and went up to sky in their dreams.
The sweet little twins happily picked up all those glitter star clips. They
filled their bags with stars, and put a dark blue blanket on Lady Sky.
They kissed her moonlight cheeks and went back to earth.

۱۴

یکی از کوچولوها گفت: «حالا وقتش است که
مامان را غافل گیر کنیم.»
- مامان برای نماز صبح، قبل از طلوع آفتاب
بیدار می شود.

- "It`s time to surprise mommy," One of
the little twins said.
-"Mommy will wake up for morning prayers
before sunrise."



و بعد چادر نماز مامان را آوردند، روی زمین پهن کردند و همه ستاره‌ها را روی چادر پاشیدند
و گفتند: «اوه، چه چادر درخشانی!»
دو قلوها شروع به چسباندن ستاره‌ها روی چادر مامان کردند.
همان طور که ستاره‌ها را می‌چسباندند، با خوش حالی گفتند: «مامان یک فرشته می‌شود.»
- مامان فرشته‌ای ما!
- عجله کن. قبل از اذان صبح باید آن را تمام کنیم.
- عالی شد.
و بعد چادر را در سجاده گذاشتند و خودشان پشت کمد پنهان شدند.

Then they brought mommy's veil, spread it on the ground, and sprinkled stars all over the veil.

- "Oh, what a shiny veil," the twins exclaimed!

They started gluing stickers on mommy's veil.

As they glued the stars, they said with a wide smile: "Mommy will be an angel."

- "Our angel mommy."

- "Hurry up before the morning call for prayer, we have to finish."

- "Here! Well done."

They put the veil in mom's prayer mat, and hid in the closet.



IV

حالا وقتش رسیده بود...
مامان بیدار شد، وضو گرفت و با قطرات درخشان آب وضو روی صورت دوست داشتنی اش
به اتاق آمد. سجاده را باز کرد و...
- اوه خدای من! چه جادر فوق العاده ای!
مامان جادر را سر کرد و درخشید. همه ستاره ها چشمک می زدند و رنگشان تغییر می کرد.
دوقلوهای کوچولوی شیرین زمزمه کردند: «مامان فرشته ای!»

It was time.

Mommy woke up and performed Wodhu (ablution) and came into the room with bright drops of Wodhu water dripping from her lovely face.

She opened the prayer mat and...

- "Oh my God! What a wonderful veil," She exclaimed!

She wore it, and it shined bright. All the stars twinkled and changed colors.

The sweet little twins whispered, "Angel mommy!!!"



19

بعد از صبحانه، دوقلوهای کوچولوی شیرین به حیاط جلویی رفتند و به بانوی آسمان نگاه کردند.

- سلام دوست ما!

- موهای بلند و زیبای سیاهت کجاست؟

بانوی آسمان گفت: «روز آغاز شده است و من موهایم را می پوشانم.»

- چرا؟

- من موهایم را به همه نشان نمی دهم. زیبایی را نباید به هرکسی نشان داد.

دوقلوهای کوچولوی شیرین برای بانوی آسمان بوسه فرستادند.

After breakfast, the sweet little twins went to the front yard and looked at the Lady Sky.

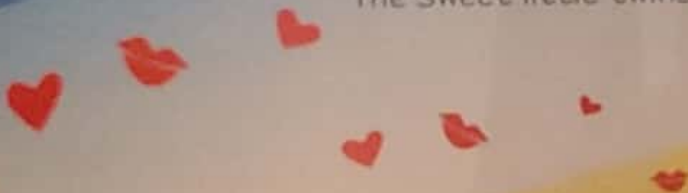
- "Hello friend! Where is your beautiful long black hairs?"

- "The day began and I covered my hair," answered Lady Sky.

- "Why?"

- "I don't show my hair to all, because beauty is not to be shared with everyone."

The sweet little twins blew kisses to Lady Sky.





- بانوی آسمان با بازی کسم.
- چه بازی ای را دوست دارید؟
- توپ بازی؟
بانوی آسمان با مهربانی گفت: «من فقط یک خورشید دارم.»
- پس آن را برای ما بستاند. ما آن را می گیریم و بعد برای تو می اندازیم.
بانوی آسمان لبخند زنان گفت: «و اگر شما بتوانید خورشید را درست وسط سر
من بستاند، وقت نماز ظهر می شود.»
- درست است و وقت آن می شود که مامان فرشته ای ما نماز ظهرش را بخواند.

- "Let's play Lady Sky."

- "What kind of game shall we play?"

- "Do you have a ball?"

- "I only have a sun," Lady Sky replied softly.

- "So throw it to us, we will catch it and then we will throw it back to you."

- "Oh, and if you can throw it exactly above my head, it will be time for noon prayer," Lady Sky replied smilingly.

- "That's right and that is the time when angel mommy says her noon prayer."





آن‌ها با خوش‌حالی بازی می‌کردند.
وقتی که خورشید بالای سر بانوی آسمان قرار گرفت، مامان سجاده‌اش را باز کرد
و شروع به خواندن نماز ظهر کرد.
دوقلوهای کوچولوی شیرین درحالی‌که می‌دویدند تا با مامان نماز بخوانند، گفتند:
«بانوی آسمان! ما هم با مامان نماز می‌خوانیم.»

They played happily.

When the sun was above Lady Sky's head, mommy opened her
prayer mat and started offering her prayer.

-"Lady Sky! We will say a prayer with her too," the sweet little
twins said while running to join mommy."

آن‌ها با خوش‌حالی بازی می‌کردند.
وقتی که خورشید بالای سر بانوی آسمان قرار گرفت، مامان سجاده‌اش را باز کرد
و شروع به خواندن نماز ظهر کرد.
دو قلوهای کوچولوی شیرین در حالی که می‌دویدند تا با مامان نماز بخوانند، گفتند:
«بانوی آسمان! ما هم با مامان نماز می‌خوانیم.»

They played happily.

When the sun was above Lady Sky's head, mommy opened her prayer mat and started offering her prayer.

- "Lady Sky! We will say a prayer with her too," the sweet little twins said while running to join mommy."



بعد از پایان نماز ظهر و عصر، بانوی آسمان با لبخند به دوقلوهای کوچولوی شیرین نگاه کرد.
مامان آن‌ها را برای خوردن بستنی دعوت کرد.
آن‌ها همین‌طور که بستنی‌شان را می‌خوردند، به طرف پنجره دویدند و یک بستنی قیفی هم، برای دوستشان پرت کردند.

After ending both noon and afternoon prayers,
Lady Sky looked at the sweet little twins with a big smile.
Mommy treated them to ice cream.
As they ate their ice creams, they ran to the window and
threw an ice cream cone to the sky for
their friend.





29

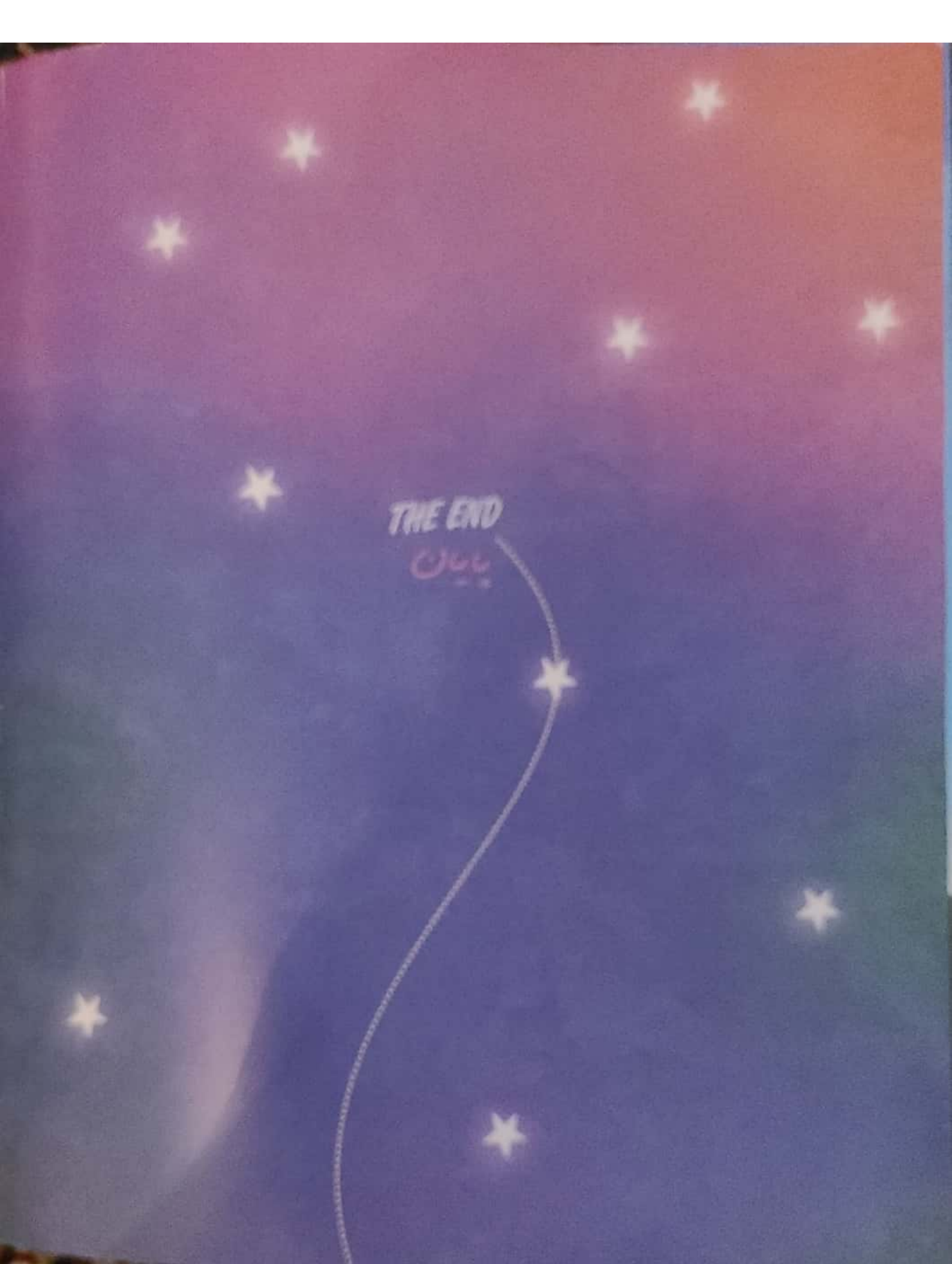
۳۰

دوقلوا خندیدند و به بانوی آسمان گفتند: «یکی برای تو، یکی برای ما.»
بانوی آسمان دهانش را باز کرد و بستنی را مثل یک تکه ابر سفید بلعید.

- "One for you, one for us, ha, ha, ha!" the twins giggled.
Lady Sky opened her mouth and devoured it like a soft
white cloud.







آن شب در فلک‌های کوچولوی
شیرین خوابیدند و در رؤیا به آسمان رفتند و
با خوشحالی همه گیره‌های ستاره‌ای در عشان بانوی
آسمان را چیدند. آن‌ها کوبه‌هایشان را پر از ستاره کردند
و توی آنی رنگ را بر روی بانوی آسمان کشیدند و گره‌های
مخارباتش را بر سینه‌اش و به زمین برگشتند.

That night sweet little twins fall asleep and went up
to sky in their dreams. The sweet little twins happily
picked up all those glitter star clips. They filled their
bags with stars, and put a dark blue blanket on
Lady Sky. They kissed her moonlight cheeks
and went back to earth.

به‌نشر
انتشارات آسمان ادبی و تصویری



ISBN 978-964-02-2864-7



9 789640 228647

کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

